

## بازشناسی مفهوم قدرت در اندیشه فوکو

هیرش قادرزاده\*

هادی نوری\*\*، عباس نعیمی\*\*\*

### چکیده

هدف اصلی مقاله حاضر بازشناسی نوع نگاه فوکو به مقوله قدرت و ماهیت آن است. او از آبخورهای فکری اندیشمندانی چون هایدگر، فروید، مارکس، و به‌خصوص نیچه بیش‌ترین تأثیر را پذیرفته است. فوکو با بدیل روش‌شناختی خود در قالب روش‌های دیرینه‌شناسی و تبارشناسی و با مفاهیمی مانند گفتمان و اپیستمه، که بیش از همه محصول فکری خود اوست، تأثیری پر دامنه در اغلب قلمروهای اندیشه و اندیشمندان هم‌دوره و پس از خود بر جای گذاشت. مسئله اصلی در تبارشناسی این است که چگونه انسان‌ها، با قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به سوژه و ابژه تبدیل می‌شوند و روش دیرینه‌شناسی شیوه تحلیل تاریخی نظام‌های فکری یا گفتار است. وی قدرت را منحصرأ در اختیار شخص، گروه، و یا طبقه‌ای نمی‌داند که آن را به صورت یک طرفه اعمال کنند. از نظر فوکو، قدرت چنین نیست که در دست حاکمان و در تملک شخصی آنان باشد، بلکه حالت رابطه‌ای و شبکه‌ای دارد که مانند سلسله اعصاب در جامعه پخش می‌شود. قدرت از نظر وی ماهیت نرم‌افزاری دارد و مشاهده‌شدنی نیست. به باور فوکو، قدرت لزوماً با ابزار خشونت‌آمیز اعمال نمی‌شود بلکه یک سخنرانی، نوار کاست، کتاب، اندیشه، و نظایر آن می‌توانند منابع قدرت باشند. این نمود از مظاهر قدرت، که در همه سطوح

\* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی (نویسنده مسئول) hersh.qaderzade@gmail.com

\*\* دکترای جامعه‌شناسی، استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه گیلان hadinoori@guilan.ac.ir

\*\*\* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات abbas.naiemi@ymail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۱۷

جامعه پخش شده است، اگر به وحدت برسد، چنان نیرویی به وجود می‌آورد که هیچ ارتشی را یارای مقابله با آن نیست.

**کلیدواژه‌ها:** فوکو، قدرت، گفتمان، تبارشناسی، دیرینه‌شناسی.

## ۱. مقدمه

مقوله قدرت در قلمرو تاریخ اندیشه فلسفی همواره از مقولات مهم و تأمل‌برانگیز بوده است. قدرت مفهومی چندبعدی، جدال‌برانگیز، و دارای معانی گسترده تلقی شده است. چندبعدی بودن این مفهوم موجب شده است تا به راحتی نتوان آن را تشخیص داد و یا سنجید. جدال‌برانگیزی این مفهوم موجب شده است که مناقشات فکری درباره آن همچنان ادامه یابد و تعاریف مختلفی از مفهوم قدرت مطرح شود (اشرف نظری، ۱۳۸۶: ۱۲۴). مفهوم قدرت از مفاهیم کلیدی فلسفه اجتماع است و، از آن جا که هر معیاری برای ارزیابی نهادها و روابط اجتماعی به تعبیری از قدرت نیاز دارد، بدون فهم قدرت، فهم جامعه ناممکن است. هر پاسخی به این پرسش که «چه نهاد و روابط اجتماعی ای مشروع‌اند؟» ناگزیر به همراه برداشتی از مفهوم قدرت است.

میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) با توجه به جایگاه کلیدی مفهوم قدرت در اجتماع و سیاست کوشیده است که نگاهی تازه به این مفهوم بیندازد و آن را بازاندیشی کند. طی چهار دهه گذشته، نظریه پردازی وی درباره ماهیت و عملکرد قدرت باعث شکل‌گیری مناظره‌ها و مجادله‌هایی بی‌شمار شده است. هدف اصلی تحلیل‌های انتقادی فوکو این است که نقاب از چهره قدرت در جوامع بردارد و نشان دهد که در پشت ظاهری که قدرت از مفهوم خویش ساخته است بیش از هر چیز ایجاد سلطه پنهان به چشم می‌خورد. با نگاهی سریع به آثار فوکو متوجه می‌شویم که با نویسنده‌ای چابک و دسترس‌ناپذیر روبه‌رویم. اما از چه روست که فوکو را نمی‌توان در قالبی مشخص گنجانند؟ چرا نمی‌توان او را فیلسوف صرف، جامعه‌شناس محض، یا هر چیز صرف دیگری نامید؟ چرا او در هیچ‌یک از قالب‌های از پیش نظم یافته ما نمی‌گنجد؟ انگار در پشت این آثار هیچ‌کس نیست، یا همه‌کس هست و فرد خاصی نیست. یا کسی هست که نمی‌خواهد همانی که هست باشد: از من نپرسید که کیستم و از من نخواهید که همانی که هستم باقی بمانم (Foucault, 1978: 13). نوشته‌های او مملو از نکات بدیع و چرخش‌های ناگهانی است. چنان به نظر می‌رسد که فوکو هر بار موضوعی تازه را مطرح کرده است و از نوشته پیشین خود فاصله گرفته است و

در حال درک تجربه‌های پژوهشی جدید است. این یکی از دلایلی است که آثار فوکو را جذاب، پریشان‌کننده، و در عین حال خرسندکننده می‌کند (Bernstein, 1991: 142). در این مقاله نگرش بدیع فوکو دربارهٔ زوایای قدرت به بحث گذاشته می‌شود.

فوکو در مقاله «سوژه و قدرت» هدف پژوهش خود را تحلیل پدیده‌های قدرت یا پردازش بنیادهای تحلیلی نمی‌داند. در عوض، هدف خود را پرداختن تاریخی به شیوه‌های گوناگونی می‌داند که به موجب آن‌ها انسان‌ها در فرهنگ ما به سوژه‌ها تبدیل شده‌اند (فوکو، ۱۳۸۸: ۳۴۳). او به صراحت می‌گوید: «موضوع عمومی پژوهش من سوژه است نه قدرت» (همان: ۳۴۴).

## ۲. خاستگاه فکری فوکو

مرزهای اصلی جهان اندیشهٔ فوکو شامل پدیدارشناسی، هرمنوتیک، ساخت‌گرایی و مارکسیسم است (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۴). در دوران جوانی فوکو دو گرایش فکری عمده یعنی پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم از یک سو و مارکسیسم از سوی دیگر در فرانسه رایج بود. پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم با تأکید بر آگاهی و آزادی سوژهٔ فردی در تعارض با آرای مارکسیستی قرار داشتند (پایا، ۱۳۸۲: ۵۲). در سوی دیگر، برخی از متفکران این دوران از ماتریالیسم و پدیدارشناسی فاصله گرفتند و شکل تازه‌ای از تحلیل را مطرح کردند که ساخت‌گرایی نامیده شد و در نوشته‌های افرادی مانند لویی آلتوسر و لوی اشتراوس به اوج خود رسید. در همان دوران با افول پدیدارشناسی استعلایی هوسرل، نظریهٔ هرمنوتیک بر اساس اندیشهٔ مارتین هایدگر رواج یافت. هرمنوتیک بر خلاف پدیدارشناسی استعلایی منشأ معنی را نه در انسان بلکه در متن کردارهای اجتماعی، تاریخی، و فرهنگی جست‌وجو می‌کرد. اندیشهٔ فوکو با همهٔ این گرایش‌های فکری عمیقاً تفاوت داشته است. فوکو برخلاف پدیدارشناسی به فعالیت معنابخش سوژهٔ خودمختار و آزاد متوسل نمی‌شود، و بر خلاف هرمنوتیک، قائل نیست که حقیقت غایی یا عمیقی برای کشف وجود دارد، و بر خلاف ساخت‌گرایی در پی ایجاد الگوی صوری قاعده‌مندی برای رفتار انسان نیست، و بر خلاف مارکسیسم، بر فرایندهای عمومی تاریخ تأکید نمی‌کند بلکه خصلت منفرد و پراکندهٔ رخدادهای تاریخی را در نظر دارد. به نظر بسیاری از شارحان، رشتهٔ اصلی اندیشهٔ فوکو را می‌توان در بحث او دربارهٔ پیدایش عقلانیت‌های خاص و پراکندهٔ حوزه‌های گوناگون جامعه یافت (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۵). تحلیل اصلی او دربارهٔ اشکال اساسی ساختمان اندیشه‌ها

مبتنی بر روابط قدرت و دانش است که از طریق آن‌ها انسان‌ها به سوژه تبدیل شده‌اند. وی به بررسی روندهایی علاقه دارد که از طریق آن‌ها عقلانیت ساخته می‌شود و بر سوژه انسانی اعمال می‌شود تا آن را به موضوع اشکال مختلف دانش تبدیل کند. او علوم انسانی و اجتماعی را جزئی از فرایند اعمال قدرت و روابط اعمال سلطه بر انسان می‌بیند. بنابراین، پرسش اصلی او این است که چگونه اشکال مختلف گفتمان علمی به مثابه نظامی از روابط قدرت ایجاد می‌شوند (همان: ۱۴).

### ۳. روش‌شناسی فوکو

فوکو در حوزه روش‌شناسی به دنبال نوعی باستان‌شناسی دانش بود. در این حوزه موضوع‌های مورد بررسی او عبارت بودند از دانش، افکار، و شیوه‌های مباحثه (ریترز، ۱۳۸۱: ۵۵۶). به همین منظور، اولین دستورالعمل او تبدیل زبان و گفتمان به نقطه آغاز تحلیلی تاریخی است (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۴۶). بر این اساس، روش‌شناسی فوکو به دو حوزه اصلی دیرینه‌شناسی (archaeology) و تبارشناسی (genealogy) شناسایی می‌شود.

#### ۱.۳ دیرینه‌شناسی

خصلت جدلی روش دیرینه‌شناسی برنامه حفاری در قلمرو دانش را فراهم می‌آورد. هدف دیرینه‌شناسی تحقیق درباره شرایطی است که تحت آن سوژه‌ها (مثلاً دیوانه یا بیمار) به منزله موضوع ممکن شناخت ظاهر می‌شوند. به سخن دیگر، دیرینه‌شناسی تحلیل شرایط امکان تشکیل علوم اجتماعی است (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۲: ۱۶). هدف دیرینه‌شناسی توصیف خالص حوادث است. دیرینه‌شناسی به دنبال علل بروز و ظهور قواعد گفتمانی نیست و فقط چگونگی ظهور و حضور و محو شدن تاریخی این گفتمان‌ها را در سطح توصیف دنبال می‌کند، با این تفاوت که این توصیف در عمق است و نه در سطح. به عبارت دیگر، تلاش دیرینه‌شناسی برای درک قواعدی است که فراتر از آگاهی گویندگان و نویسندگان و اهل علم و دانشمندان جریان این پیدایی‌تطور و دگرگونی آن را در مهار و اراده خود دارد (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۶۴).

#### ۲.۳ تبارشناسی

تبارشناسی شکلی از تاریخ است که می‌تواند سازمان دانش، گفتمان‌ها، قلمروهای

موضوعات و غیره را شرح دهد، بی آن که مجبور باشد به سوژه‌ای ارجاع دهد که یا نسبت به قلمرو رویدادها در موضعی متعالی قرار دارد و یا در سیر تاریخ در هم‌سانی تهی خود پیش می‌رود (بهیان، ۱۳۸۹: ۱۱۲). تبارشناسی در تقابل با روش‌شناسی سنتی تاریخ به کار می‌رود و هدف آن ثبت و ضبط ویژگی‌های بی‌همتای رویدادهاست. در واقع، تبارشناسی نگرشی است که بر مبنای آن جهت‌دار بودن ذاتی تاریخ و جامعه نفی می‌شود (استونز، ۱۳۸۸: ۳۸۴). از دیدگاه تبارشناس هیچ‌گونه ماهیت ثابت یا قاعده بنیادین و یا غایت متافیزیکی وجود ندارد که موجب تداوم تاریخ شود، بلکه باید پیوسته شکاف‌ها، گسست‌ها، و جدایی‌هایی را جست‌وجو کرد که در حوزه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد. تبارشناس «رویدادها را همان جایی می‌جوید که کم‌تر از هر جای دیگری انتظارشان می‌رود و در همان چیزی می‌جوید که بدون تاریخ شمرده می‌شود (یعنی در احساس‌ها، عشق، وجدان، و غریزه‌ها) البته نه برای آن که منحنی تدریجی تکامل‌شان را ترسیم کند، بلکه چون صحنه‌های متفاوتی را باز یابد که این رویدادها در آن نقش‌های متفاوتی ایفا کرده‌اند (فوکو، ۱۳۸۸: ۳۴۱).

مسئله اصلی تبارشناسی فوکو، که با موضوع این مقاله مرتبط است، این است که چگونه انسان‌ها، با قرار گرفتن درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به منزله سوژه و ابژه تشکیل می‌شوند. در واقع، با بهره‌گیری فوکو از روش تبارشناسی، مطالعات وی پیرامون قدرت، جدی‌تر می‌شود و در صدد برمی‌آید به بررسی رابطه قدرت، دانش، و پیکر آدمی بپردازد. از این رو، با بحث پیرامون مسائلی مانند زندان و مجازات، و بیمارستان و مدرسه، در صدد ردیابی تکنیک‌های جدید قدرت در عصر مدرن برمی‌آید. در تعبیری کلی:

فوکو در تبارشناسی به تحلیل شرایط تاریخی پیدایش علوم انسانی، روابط آن‌ها با تکنولوژی‌های قدرت، آثار سوژه‌ساز و ابژه‌ساز آن‌ها و چگونگی تأسیس رژیم‌های حقیقت می‌پردازد (دریفوس و رایینیو، ۱۳۷۸: ۲۴).

#### ۴. مفهوم‌شناسی قدرت

به اعتقاد فوکو، قدرت به‌مثابه بافتی از روابط عمل می‌کند، بدین معنا که روابط قدرت در همه انواع ارتباطات به صورت درونی وجود دارد و روابط انسانی را باید بر مبنای قدرت تفسیر کرد. فوکو، به پیروی از نیچه، قدرت را به‌مثابه تکثر نیروها در روابط تنش‌آمیز «من - دیگری» جاری می‌بیند. قدرت از نظر فوکو دو کار انجام می‌دهد. نخست، روابط میان افراد را نمایش می‌دهد و، دوم، سوژه و ابژه را شکل می‌دهد (بهیان، ۱۳۸۹: ۱۵).

قدرت روابط میان افراد را نمایش می‌دهد زیرا مفهوم قدرت به روابط میان افراد درگیر با هم اشاره دارد. قدرت مجموعه‌ای عملی است که اعمال دیگر را برمی‌انگیزد و از هم‌دیگر ناشی می‌شود. در حالی که در دیدگاه سنتی، قدرت نفوذ خارجی بر انسان‌ها تلقی می‌شود. اجتماع بر مبنای روابطی سامان می‌یابد که در جوهره خود چیزی جز قدرت نیست. از این‌رو، جامعه باید بر مبنای بازی بین نیروها تفسیر شود. این نیروها را باید در وجود اجتماعی انسان‌های انضمامی پیگیری کرد که تمامیت آن‌ها درگیر اعمال اجتماعی‌شان است. فوکو این نیروها را با وجود انسان انضمامی و حیات اجتماعی او عجین می‌داند (همان: ۱۶). دومین کاری که قدرت انجام می‌دهد آن است که هم سوژه‌ساز است و هم ابژه‌ساز. سوژه چیزی جز قدرت نیست. قدرت در همه‌جا هست و سوژه را شکل می‌دهد و خود از طریق سوژه عمل می‌کند. از این‌رو، چنین تصویری نادرست است که برخی فرمان دهند و دیگران فرمان برند؛ فرمان‌دانی که جنبه منفی دارد و خواهان محدودکردن رفتار افراد است. از این‌رو، تحقق آن محتاج سرکوب به‌متابۀ شکل اصلی قدرت است (شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۱۰).

درک مفهوم قدرت در اندیشه فوکو مستلزم درک مفهوم گفتمان (discourse) و جایگاه آن در آثار اوست (اشرف نظری، ۱۳۹۰: ۳۴۴). به عبارت دیگر، درک مناسبات دانش و قدرت بدون در نظر گرفتن گفتمان غیرممکن است. فوکو تحت تأثیر هایدگر و امیل بنونیست این مفهوم را مطرح کرد. از نظر او، تفاوت میان آنچه می‌توان در دوره‌ای معین (بر طبق قواعد دستوری و منطقی) به صورت درست گفت و آنچه در واقع گفته می‌شود چیزی است که گفتمان نامیده می‌شود (همان: ۳۴۶). پس گفتمان میان دو حوزه محدودیت‌های زبان و امکانات ارتباطی نهفته در نظام زبان بروز می‌کند. گفتمان در زمان حال شکل می‌گیرد؛ در لحظه‌ای که حامل گفتمان از طریق نظام زبان و در ارتباط با شرایط عینی هستی می‌یابد. فوکو بر آن است که ذهنیت و عینیت از طریق ساختار زبان خالق یک‌دیگرند. او تحت تأثیر هایدگر و بنونیست بر مادی شدن زبان در چهارچوب گفتمان صحنه می‌گذارد و بدین طریق تفکر را نه به‌منزله پدیده‌ای ذهنی یا حوزه‌ای برتر از حیث ارزشی بلکه به‌منزله پدیده‌ای گفتمانی و تاریخی در نظر می‌گیرد. او با بهره‌گیری از مفهوم نظام‌های فکری یا شناخت گفتمانی به بررسی بودن تفکر می‌پردازد. نظام‌های فکری قواعد ناآگاهی‌اند که از طریق آن‌ها کلمات، اشیا، و کردارها در هم ادغام می‌شوند (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۵۱-۵۵). فوکو گفتمان‌ها را در ارتباط با قدرت و دانش می‌سنجد. گفتمان‌ها نه بیان‌گر ایدئولوژیک جایگاه طبقاتی و یا

ایدئالیستی پندارها، بلکه بیان‌گر بخشی از ساختار قدرت در جامعه‌اند، بازی قدرت را در جایگاه‌های ویژه آشکار می‌کنند و در چهارچوبی کاملاً ماتریالیستی شکل می‌گیرند. آن‌ها کنش‌های قدرتی‌اند که زندگی افراد را شکل می‌دهند، آن هم در شرایطی که قدرت شبکه کم و بیش ثابت یا متغیری از ائتلاف‌هاست که عرصه متغیر عمل و منافع گفتمانی را دربر می‌گیرد (کلگ، ۱۳۸۰: ۲۶۸). از این رو به گفتمان‌ها نه از منظر نویسندگان یا خوانندگان بلکه از این منظر باید توجه شود که چگونه مناسبات قدرت را شکل می‌دهند. فوکو، با تأمل در ابعاد بیرونی گفتمان، شرایطی را جست‌وجو می‌کند که گفتمان در آن زندگی می‌کند. مکان‌هایی چون تیمارستان، بیمارستان، زندان، و مدرسه تولیدکنندگان گفتمان خاص تاریخی تلقی می‌شوند. سیستم آموزشی و بهنجارسازی این مناسبات دانش و قدرت را درون گفتمان حاکم از طریق روابط پزشک و بیمار، روان‌پزشک و دیوانه، معلم و شاگرد، و زندانبان و زندانی اعمال می‌کند. به عبارت دیگر، قدرت و دانش درون گفتمان با هم یکی می‌شوند، از آن‌جا که دانش و قدرت ثابت و پایدار نیستند، گفتمان‌ها را باید حلقه‌های گسسته‌ای بدانیم که عمل تاکتیکی‌شان نه یک‌سان است و نه همیشگی. از نظر فوکو، ما باید پیچیدگی و ناپایداری قدرت را، جایی که گفتمان‌ها می‌توانند هم ابزار و هم نمرة قدرت و همچنین مانع، موجب لغزش، نقطه مقاومت، و نقطه شروع برای استراتژی مخالف باشند، بپذیریم (همان: ۵۹-۶۰). چنان‌که اشاره شد، با بهره‌گیری فوکو از روش تبارشناسی، مطالعات وی پیرامون قدرت جدی‌تر می‌شود. به عبارتی، شاهد آنیم که علایق و دغدغه‌های فکری او از اواخر دهه ۱۹۶۰، و به طور دقیق‌تر، پس از سرکوب جنبش دانشجویی در مه ۱۹۶۸، دچار تحولی اساسی می‌شود و در راستای «تحلیل روابط قدرت» تغییر می‌یابد. کتاب مراقبت و تنبیه، که در آغاز دهه ۱۹۷۰ نوشته شد، حاصل توجه فوکو به قدرت در این مقطع است. هرچند فوکو خود این را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «من از نظریه‌پردازان قدرت نیستم، حداقل می‌توانم بگویم که قدرت به منزله مسئله‌ای مستقل مورد علاقه من نیست» (Smart, 1994: 7). با این همه، فوکو تحلیل روابط قدرت را مستلزم اثبات چند نکته می‌داند:

۱. نظام تمایزهایی نظیر شئون و امتیازات سنتی، تمایزهای ایجادشده بر طبق قانون، و زبان و فرهنگ که به فرد امکان می‌دهد تا به‌نحوی در اعمال دیگران تأثیر بگذارد؛
۲. انواع اهدافی که اعمال‌کنندگان قدرت تعقیب می‌کنند، نظیر حفظ امتیازات و انباشت سود؛
۳. وسایل برقراری روابط قدرت یعنی این مسئله که آیا قدرت، با وسایلی چون تهدید

به به‌کاربردن وسایل قوه قهریه، تأثیر ترغیبی کلام، به‌کاربردن وسایل کم و بیش پیچیده کنترل یا سیستم‌های مراقبتی، به‌کارگیری بایگانی‌ها، قواعدی که آشکار یا ضمنی ثابت یا تغییرپذیرند، و به‌کارگیری وسایل تکنولوژیکی برای اجرای همه این‌ها، و یا بدون این وسایل اجرا می‌شود؛

۴. اشکال نهادمندی که ممکن است در یک شکل‌گرایش‌های سستی، ساختارهای حقوقی، و پدیده‌های مربوط به رسوم و شیوه‌های رایج را با هم درآمیزد (مانند نهاد خانواده)، یا به شکل چهارچوبی بسته ظاهر شود که کانون‌های دقیق، قواعد، و ساختارهای سلسله‌مراتبی و شخصی، و استقلال نسبی در عملکرد دارند، یا شکلی از ترکیب نظام‌های بسیار پیچیده‌ای داشته باشد که واجد دستگاه‌هایی چندگانه‌اند (نظیر دولت) و کارکرد آن اعمال سلطه بر همه امور، ایجاد نظم، مراقبت سراسری، و تا حدی هم توزیع همه روابط قدرت درون نظام اجتماعی است؛

۵. درجات عقلانی شدن و این‌که اجرای روابط قدرت، به‌مثابه عمل در حوزه‌ای از امکانات، ممکن است به نسبت تأثیرگذاری ابزار و قطعیت نتایج آن‌ها و نیز به نسبت هزینه احتمالی (خواه هزینه اقتصادی وسایل استفاده‌شده و یا هزینه به مفهوم مقاومتی که برانگیخته می‌شود) پیچیده‌تر شود (ibid: 362).

فوکو، با توجه به این نکات، درصدد تحلیل روابط قدرت برمی‌آید. در تحلیل فوکو، قدرت به معنای عملی است که موجب تغییر و یا جهت‌دهی به رفتار دیگران می‌شود. از این منظر، قدرت،

ساختار کلی اعمالی است که بر روی اعمال ممکن دیگر تأثیر می‌گذارد. قدرت برمی‌انگیزاند، اغوا می‌کند، تسهیل می‌کند یا دشوار می‌سازد، محدودیت ایجاد می‌کند یا مطلقاً منع و نهی می‌کند؛ با این حال، قدرت همواره شیوه انجام عمل بر روی فاعل عمل است، زیرا فاعل عمل می‌کند و یا قادر به انجام عمل است (ibid: 358).

#### ۱.۴ قدرت در رابطه با حقیقت

بی‌شک مسئله قدرت و حقیقت در کانون آسیب‌شناسی فکری فوکو در تفهیم وضع موجود و جاری انسانی قرار دارد (ریتزر، ۱۳۸۱: ۳۴۱). فوکو با عرضه دو روش دیرینه‌شناسی دانش و تبارشناسی قدرت به تبیین این مسئله پرداخته و صورت‌بندی معرفتی عصر مدرن را در مقایسه با گذشته مشخص کرده است. ریشه تبارشناسی فوکو بر اساس برداشت



ویژه‌ای از مفاهیم قدرت، دانش، حقیقت و ارتباط این مفاهیم با یکدیگر قرار دارد. فوکو در تحلیل تبارشناسانه خود در آثاری مانند *مراقبت و تنبیه* (۱۹۷۹) و *تاریخ جنسیت* (۱۹۸۰) به این مسئله پرداخته است که چگونه انسان‌ها با قرارگرفتن در شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش به سوژه و ابژه دانش و قدرت تبدیل می‌شوند (همان: ۳۴۳). به نظر فوکو، نظام قدرت در جهان امروزی بسیار ریشه‌دارتر و نامرئی‌تر از نظام‌های سنتی قدرت در گذشته است و این نیازمند آن است که ما از مفهوم کلاسیک و سنتی قدرت فراتر رویم. در نظام‌های گذشته، قدرت چیزی تصور می‌شد که کارکردش فقط در حوزه سیاسی است و جنبه منفی و سرکوب‌گر دارد (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۳۹). فوکو اعتقاد دارد که این برداشت به پنهان‌شدن عملکرد واقعی قدرت و حقیقت می‌انجامد چون نظام قدرت بر خلاف گذشته صرفاً منفی نیست بلکه مثبت، مولد، و خلاق است. فوکو در تحلیل تبارشناسانه خود به این مسئله می‌پردازد که آنچه ما به منزله درست و نادرست می‌شناسیم، یعنی مفهوم حقیقت و خطا، در نظام قدرت و در حوزه سیاسی شکل می‌گیرد. حقیقت بر خلاف تعبیر سنتی کشف نمی‌شود بلکه ساخته یا تولید می‌شود. هر جامعه‌ای رژیم حقیقت خاص خود را دارد که محلی و موضعی است نه جهان‌گستر (همان: ۴۴). رژیم حقیقت در هر جامعه‌ای بیان‌گر روابط دانش و قدرت در آن جامعه است. هدف فوکو از طرح مسئله حقیقت و قدرت و دیدگاه انتقادی او به این مسئله دستیابی به شیوه‌ای است که موجودات انسانی از طریق آن، به لحاظ تاریخی، موضوع شناسایی گفتمان‌ها و رویه‌های سیاسی، علمی، اقتصادی، حقوقی، و اجتماعی قرار می‌گیرند (استونز، ۱۳۸۸: ۲۲۱).

#### ۲.۴ قدرت در رابطه با آزادی

در دیدگاه فوکو، بین قدرت و آزادی رابطه نزدیکی وجود دارد و روابط قدرت به‌مثابه بازی‌های استراتژیک میان افراد آزادی است که، به‌رغم تأثیرپذیری از قدرت، می‌توانند در اعمال دیگران تأثیر بگذارند. به‌زعم وی، قدرت فقط بر افراد آزاد اعمال می‌شود، یعنی کسانی که در موضع انتخاب قرار دارند، زیرا هدفش نفوذ بر گزینش‌های انسان و شکل‌دادن به اعمال اوست. از این‌رو، نمی‌توان رابطه بنده و ارباب را رابطه قدرت دانست، بلکه در این‌جا نوعی رابطه اجبار جسمانی برقرار است که بیش‌تر با مفهوم سلطه سنخیت دارد. فوکو، با تمایزبخشی میان دو مفهوم قدرت و سلطه، معتقد است که سلطه به روابط نامتقارن قدرت اشاره دارد که در آن اشخاص تابع، به دلیل محدودشدن حاشیه آزادی‌شان تحت

تأثیر قدرت، فضای اندکی برای مانور دارند، اما قدرت به روابطی اشاره دارد که منعطف، چندجانبه، متحرک، و قابل مقاومت است. او در ادامه با پیوند قائل شدن میان قدرت و آزادی روابط قدرت را متمایز از روابط خشونت‌آمیز می‌داند. او رابطه خشونت را متضمن اعمال زور بر بدن یا اشیا به صورت مستقیم می‌داند که در نهایت فرد را وادار به تسلیم می‌کند و خصلتی ویران‌کننده و منفعل‌کننده دارد. در حالی که وجود رابطه قدرت به معنای نفی و انکار آزادی نیست، بلکه مبتنی بر نوعی استراتژی است که طی آن دیگران، بر حسب تکنیک‌های خاص قدرت، هدایت می‌شوند و «متضمن حوزه کاملی از پاسخ‌ها، واکنش‌ها، نتایج، و تدابیر ممکنه است» (دریفوس و رایینیو، ۱۳۷۸: ۳۵۸). در نتیجه، قدرت و آزادی نه در مواجهه با هم بلکه در ارتباط با هم عمل می‌کنند. این تلقی از قدرت در برابر تعاریف اندیشمندان مدرن (نظیر ماکیاولی، هابز، مارکس، وبر) از قدرت قرار می‌گیرد که بر اساس آن قدرت به منزله تقویت‌کننده توانایی‌های یکی از بازیگران آن‌ها را در موضعی قرار می‌داد که، به منظور تغییر رفتار تابعان، حدی بر آزادی‌های آن‌ها بگذارند (اشرف نظری، ۱۳۹۰: ۳۴۶).

#### ۳.۴ قدرت به مثابه مقوله‌ای ارتباطی

فوکو به قدرت به مثابه «رابطه بین نیروها» توجه می‌کند و به رابطه حاکم و رعیت یا رابطه‌های بازتاب‌یافته در ساختارها و نهادهای متمرکز و محدودی نظیر دولت و احزاب محدود نمی‌شود. او باور دارد که برداشت حقوقی-فلسفی از قدرت و تبیین قدرت در ارتباط با نهادهایی مانند پادشاه و دولت در نگرش مدرن ریشه دارد و باعث شگفتی است که مفهوم مدرن قدرت با نهاد پادشاهی و دولت پیوند نداشته باشد. به تعبیر وی، «نظریه سیاسی مدرن هرگز دست از سر پادشاه برنداشته است» (کلگ، ۱۳۸۰: ۸۹).

همچنین فوکو معتقد است که دولت یگانه نهادی است که در آن قدرت در شکل نهایی خود مشاهده‌شدنی است در حالی که قدرت عمیقاً ریشه در شبکه جامعه دارد و می‌توان آن را در همه عرصه‌های اجتماع و روابط انسانی (حتی روابط عاشقانه) ملاحظه کرد. از این رو، نباید منشأ روابط قدرت را در نهادها جست‌وجو کرد، زیرا باعث توضیح قدرت به دست قدرت می‌شود و روابط قدرت را به صرف اشکال قانونی یا مبتنی بر اجبار آن محدود می‌کند. ریشه‌های قدرت را باید در تار و پود جامعه جست، نه این که آن را به مثابه پدیده‌ای عارضی و همانند زائده‌ای بر پیکره جامعه پنداشت که باید نابود شود. در نتیجه، سخن گفتن از جامعه بدون روابط قدرت صرفاً در انتزاع تصورشدنی است. در نگرش فوکویی، به

قدرت نه در اشکال رسمی و نهادینه آن بلکه در «نقاط انتهایی» اعمال آن، یعنی در سطح روابط انسانی و جایی که قدرت سرشت کم‌تر قانونی دارد، توجه می‌شود. فوکو درصدد توجه به چگونگی تصاحب قدرت بر نمی‌آید، بلکه به چگونگی اعمال و آثار آن‌ها در ارتباط مستقیم با آن‌چه می‌توانیم «سوژه» یا «ابژه» قدرت بنامیم، توجه می‌کند (Smart, 1994: 9). او در این باره می‌گوید: «موضوع اصلی من در تحقیقاتم قدرت نیست، بلکه چگونگی ساخته‌شدن انسان به‌مثابه سوژه است» (ibid: 91). او در این مسیر مسائلی مانند جنسیت را صرفاً کارمایه طبیعی انسان برای تولیدمثل یا کسب لذت نمی‌داند، بلکه آن را منظومه‌ای از گفتارها و رفتارها می‌داند که آدمیان را در چنبره مناسبات قدرت قرار می‌دهد. به‌عبارتی، «جنسیت عبارت است از راهبردی در جهت اداره، تولید، و نظارت بر اندام آدمیان و مناسبات اجتماعی آن‌ها» (ضمیران، ۱۳۷۹: ۶۳). از این رو، فوکو مسئله اصلی خود را، در توجه به قدرت، یافتن پاسخی برای این پرسش‌ها می‌داند:

قدرت به دست چه کسی یا کسانی اعمال می‌شود؟ چه کسی حرکات و فعالیت‌های مرا برنامه‌ریزی می‌کند؟ تصمیماتی که اجزای زندگی مرا دربر می‌گیرد چگونه اتخاذ می‌شود؟ (فولادوند، ۱۳۷۲: ۵۲).

تحلیل فوکو از قدرت بر مطالعه شیوه‌ها (تکنیک‌ها) و تاکتیک‌های قدرت و نحوه عملکرد آن استوار است. بر پایه چنین تحلیلی، قدرت را باید چیزی تلقی کرد که دوران می‌کند یا شاید چیزی که فقط به شکل زنجیره‌ای عمل می‌کند، هرگز در جایی متمرکز نمی‌شود، در دست کسی قرار نمی‌گیرد، و نمی‌توان آن را به‌منزله کالا یا بخشی از دارایی تصاحب کرد. «قدرت در همه‌جا هست نه به این سبب که همه‌چیز را دربر می‌گیرد بلکه چون از هرجایی نشئت می‌گیرد و از پایین به بالا می‌جوشد» (Sheridan, 1980: 85). از این منظر، قدرت بیش‌تر عمل می‌کند و دربردارنده مجموعه‌ای از موقعیت‌های استراتژیک است، تا این‌که در اختیار کسی باشد و یا امتیازی برای طبقه حاکمه محسوب شود. قدرت همچون راهبردهای پیچیده‌ای است که در سراسر نظام اجتماعی در حال اجراست، هرگز به صورت جامع و جهان‌شمول ظاهر نمی‌شود بلکه فقط به صورت «خرد» و در نقاط اعمال ظاهر می‌شود. در این‌جا قدرت امری مطلق نیست، بلکه صرفاً مجموعه‌ای از شبکه‌ها و مجموعه‌های متداخل است. در نتیجه، دیگر نمی‌توان کلیتی واحد برای قدرت قائل شد، بلکه ما با وجوه گوناگون قدرت در اشکال محلی و متغیر و، در یک کلام، با میکروفیزیک قدرت مواجهیم. در این تصور، قدرت به شکل‌های متفاوت در موقعیت‌ها و فضاهای

گوناهگونی وجود دارد و هریک از این موقعیت‌ها و فضاها تاریخ ویژه و تکنیک‌های مربوط به خود را دارند (اشرف نظری، ۱۳۹۰: ۳۴۸).

در این معنا، قدرت هیچ‌گونه محتوای جوهری ندارد و به جای آن‌که چیزی باشد که به تصاحب درآید و متمرکز شود، نوعی تکنولوژی است که در ارتباط با دانش عهده‌دار نقشی انضباطی است و در چهارچوب نهادهایی مانند زندان، بیمارستان، کارخانه، دانشگاه، و سربازخانه، بر مبنای تکنیک‌های مراقبت و تنبیه، عمل می‌کند. البته باید به این نکته نیز توجه کرد که در اشکال اعمال قدرت نیز تحولاتی رخ داده است.

در این تحول قدرت نخست در طی سده‌های هفدهم و هجدهم از شکل حاکمیت، دولت، و سرکوب به شکل قدرت مشرف بر حیات (bio-power) (با هدف تأمین رفاه و سلامت فرد و جمع) درآمد و در سده نوزدهم به شکل آناتومی سیاسی بدن (با تأکید بر به‌کارگیری تکنولوژی انضباطی) ظاهر شد (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۳۰).

در مقطع اخیر، ظهور یکی از تکنیک‌های اصلی قدرت مدرن را برای نظارت و مراقبت دائمی بر افراد تابع مشاهده می‌کنیم که از آن به «تکنیک معکوس‌سازی رؤیت‌پذیری» تعبیر می‌شود. بدین معنا که،

در نظام‌های سلطنتی، پادشاه از بیش‌ترین رؤیت‌پذیری برخوردار بود، اما تحت نهادهای قدرت مشرف بر حیات، کسانی که باید مورد انضباط قرار گیرند به رؤیت‌پذیرترین افراد تبدیل می‌شوند (همان: ۳۲۰).

به اعتقاد فوکو، بهنجارسازی، مراقبت، و تنبیه در اشکال گذشته خود به صورت شکنجه و نمایش‌های عمومی (اعدام در ملاء عام) صورت می‌گرفت. اما در عصر حاضر، نوعی جابه‌جایی در عرصه قدرت رخ داده است که بر اساس آن قدرت بر روح و روان و فکر و ذهن افراد اعمال می‌شود. فوکو این تحول در نحوه اعمال قدرت را در ارتباط با گذار از «جامعه نمایشی» به «جامعه مبتنی بر مراقبت» توضیح می‌دهد و چنین می‌نویسد: «جامعه ما جامعه مبتنی بر نمایش نیست، بلکه جامعه مبتنی بر مراقبت است، در زیر سطح تصویرها، بدن‌ها عمیقاً در محاصره‌اند» (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۷).

بدین ترتیب، با استقرار نوعی مراقبت و تنبیه مستمر و تکنیک‌های انضباطی که مبتنی بر محصورسازی و سازوکارهای بی‌نهایت تعمیم‌پذیر «سراسرینی» است، می‌توان از شکل‌گیری جامعه‌ای انضباطی سخن گفت که در آن تأثیرات قدرت تا ظریف‌ترین و دورترین زوایای زندگی آدمی نفوذ می‌کند. در نتیجه ظهور چنین شکلی از قدرت، این نیاز

احساس شد که بدن دقیق‌تر شناخت شود و با فهمیدن نحوه کارکرد آن به نحو مؤثرتری تحت انقیاد قرار گیرد. این بنیان‌های سلطه، که مبتنی بر دانش و نوعی خصلت تأدیبی است، «تکنولوژی سیاسی بدن» خوانده می‌شود که در آن بدن مستقیماً در حوزه سیاسی قرار می‌گیرد و،

مناسبات قدرت بر بدن چنگالی بی‌واسطه می‌گشاید، آن را محاصره می‌کند، بر آن داغ می‌کوبد، آن را رام می‌کند، تعدیش می‌کند و ملزم به انجام کارهایی می‌کند و به اجرای مراسمی وادارش می‌کند (همان: ۳۷).

در نتیجه، انسان در جایگاه فاعل دانایی، موضوع/محصول همین سلطه/مشاهده دانسته می‌شود (Sheridan, 1980: 85).

در مجموع، می‌توان چنین مطرح کرد که در تصور شبکه‌ای از قدرت مورد نظر فوکو افراد نه فقط در درون شبکه‌های قدرت در رفت و آمدند بلکه همیشه در وضعیتی دوگانه به سر می‌برند: «اعمال قدرت و تحت سلطه آن قرار داشتن». در این جا چنین تصور می‌شود که هیچ قدرتی وجود ندارد که کاملاً در دست یک شخص باشد و او به تنهایی بتواند بر دیگران اعمال سلطه کند. قدرت نه یک نهاد یا ساختار بلکه ماشینی است که همه در آن گرفتارند؛ کسانی که اعمال قدرت می‌کنند به اندازه کسانی که بر آنها اعمال قدرت می‌شود. این نحوه نگرش به قدرت پیامدهای خاصی در نحوه تحلیل بر جای می‌گذارد.

اگر قدرت چیز نیست یا کنترل مجموعه‌ای از نهادها نیست و یا حتی عقلانیت نهفته در تاریخ نیست، در آن صورت وظیفه تحلیل‌گر تعیین و تشخیص عملکرد آن خواهد بود (اشرف نظری، ۱۳۹۰: ۳۵۰).

#### ۴.۴ قدرت در رابطه با دانش

در اغلب نوشته‌های فوکو قدرت با صفاتی منفی همراه بوده است: «قدرت محروم می‌کند، سرکوب می‌کند، سانسور می‌کند، ممانعت می‌کند، پنهان می‌کند و می‌پوشاند» (Smart, 1994: 7). در حالی که قدرت تولیدکننده است و وقتی که قدرت از طریق سازوکارهایی همچون مشاهده، شیوه‌های ثبت، و روندهای تحقیق و پژوهش اعمال می‌شود معنایش این است که قدرت راهی ندارد جز آن‌که دستگاه‌هایی را برای شناخت پدید آورد، سازمان دهد، و به کار اندازد. اعمال قدرت ضرورتاً دستگاه‌های دانش را به حرکت درمی‌آورد و فضاهایی را ایجاد می‌کند که در درون آنها دانش شکل می‌گیرد. سراسر کتاب

تاریخ جنون مؤید این نگرش فوکو است تا آنجا که وی روان‌کاوی را «خشونت حاکمانه یک بازگشت» توضیح می‌دهد (فوکو، ۱۳۸۵: ۱۸۶).

این طرز تلقی از رابطه قدرت و دانش در برابر این تصور رایج در نگرش مدرن قرار می‌گیرد که شکل‌گیری دانش به عقب‌نشینی حوزه قدرت موقوف می‌شود، زیرا به قدرت به‌منزله مقوله‌ای منفی و سرکوب‌گر توجه می‌شد. اما فوکو مطرح می‌کند که آیا اگر قدرت صرفاً سرکوب‌گر بود، ما پیوسته از آن اطاعت می‌کردیم؟ او چنین پاسخ می‌دهد که قدرت از آن‌رو موقعیت خود را حفظ کرده است که صرفاً مانند نیرویی ظالمانه، یا بار سنگینی که در برابر آن مقاومت صورت می‌گیرد، عمل نکرده است. قدرت عملاً وسیله‌ای بوده است که با آن همه چیز یعنی تولید دانش، شکل‌های گفت‌وگو، و لذت رخ داده است. در نتیجه، فوکو به رابطه قدرت و دانش از منظری بیرونی توجه نمی‌کند و یا یکی از آن‌ها را نتیجه یکی دیگر نمی‌داند، بلکه معتقد است که قدرت و دانش مستقیماً بر یکدیگر دلالت می‌کنند و «هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۲۴). به نظر فوکو، علوم انسانی، به‌منزله جزئی از فرایند اعمال قدرت و اعمال سلطه بر انسان، چگونگی شکل‌گیری گفتمان‌های مختلف را در بستر روابط قدرت تبیین می‌کنند. در این رویکرد، تکنولوژی قدرت دربردارنده مجموعه‌ای از گفتمان‌های علمی است، زیرا ضرورت تشخیص، طبقه‌بندی، تعیین انواع مجازات‌ها، و شناخت خصایل مجرمان و روحیات آن‌ها موجب پیدایش حوزه جدیدی از دانش، یعنی «آناتومی سیاسی بدن»، می‌شود و آن را در خدمت تکنولوژی‌های انضباطی قدرت قرار می‌دهد. بر این اساس، بهره‌گیری تکنولوژی‌های قدرت از دانش به منظور تمییز بهنجاری‌ها از نابهنجاری‌ها و شکل‌گیری نوعی «حصربندی گفتمانی» موجب می‌شود که مسائل اساساً سیاسی به زبان فنی - علمی و بی‌طرفانه تحلیل شود. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که،

وقتی قدرت از طریق سازوکارهایی ظریف اعمال می‌شود راهی ندارد جز آن‌که دستگاه‌هایی را برای شناخت به وجود آورد، سازمان دهد، و به‌کار اندازد (لوکس، ۱۳۷۰: ۳۳۹).

#### ۵.۴ قدرت در رابطه با مقاومت

توجه به حوزه مقاومت‌های صورت‌گرفته در برابر قدرت ما را در فهم هرچه بهتر روابط قدرت یاری می‌دهد. به اعتقاد فوکو «هیچ قدرت و یا اقتداری نمی‌توان یافت که در برابر

خود مقاومت نیافریند» (Said, 1994). در واقع، قدرت فقط در جریان مبارزه‌ها، واکنش‌ها، و مقاومت‌هایی جریان می‌یابد که انسان‌ها به منظور به هم ریختن روابط قدرت صورت داده‌اند. از این رو، توجه به اشکال مقاومت صورت گرفته در برابر قدرت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر محسوب می‌شود. فوکو هدف خود را از مطالعه دقیق‌تر قدرت بیان نوعی تحلیل تجربی‌تر از قدرت می‌داند که در آن به تحلیل قدرت از منظر عقلانیت درونی و نظارت عقل بر قدرت به مثابه نقطه عزیمت توجه می‌شود. از این رو، ایستادگی در برابر قدرت را در اشکال زیر به مثابه نقطه عزیمت خود برمی‌گزیند: زنان در برابر مردان، فرزندان در برابر والدین، بیماران روانی در برابر روان‌کاوان و نظایر آن. فوکو این مبارزات را، که محدود به کشوری خاص نیست، دارای ماهیتی مبارزه‌طلبانه و اقتدارگرایانه است، و در مخالفت با آثار قدرت صورت می‌گیرد، «سراسر جهانی» (transversal) می‌داند (اشرف نظری، ۱۳۹۰: ۳۵۱).

فوکو معتقد است که اشکال مبارزه در بستر زمان دچار تغییر شده است و دیگر مانند گذشته در صدد تردید در نهاد قدرت (در قالب پادشاه) نیست، بلکه هدف این مبارزات پرسیدن درباره رابطه قدرت و دانش و، به تعبیری، اشکال قدرت و تکنیک‌های آن است. او، با هدف رهایی از بند سلطه و دست‌یابی به تعریفی از سوژه (خود)، سه شکل این مبارزه را در مبارزه علیه اشکال سلطه (قومی، مذهبی، و اجتماعی) و استثمار و یا علیه آن چیزی که فرد را به خودش مقید می‌کند و بدین شیوه وی را تسلیم دیگران می‌کند شناسایی می‌کند. نتیجه آن که اعمال قدرت معمولاً به دلیل تمرد اتباع در معرض خطر قرار دارد و تکنیک‌های اعمال قدرت به دلیل مواجهه با مقاومت، تمرد، و هزینه‌های پیش رو با نوعی پالایش و اصلاح مداوم همراه است (همان: ۳۵۱).

#### ۶.۴ تبارشناسی قدرت مدرن

از نظر فوکو، بقا و استمرار مدرنیته (حداقل در برخی از وجوه آن) مرهون عملکرد رژیم جدید قدرت و دانش همراه با آن است. این رژیم در بردارنده فرایندها، عملکردها، موضوعات تحقیق، موقعیت‌های نهادی و، فراتر از همه این‌ها، ضوابط سیاسی است که آن را به نحو چشمگیری با رژیم‌های پیشین متفاوت می‌کند (Fraser, 1994: 137). او می‌گوید که باید اعمال قدرت را، نه از نظر «حق» بلکه از نظر تکنیک، نه به لحاظ قانون بلکه به لحاظ بهنجارسازی، و نه از نظر سوء استفاده بلکه از نظر مجازات و کنترل، بفهمیم. به زعم وی، اندیشه سیاسی مدرن از آن جهت برای اندیشیدن درباره شکل‌های نوین قدرت

نارساست که پرسش‌های فلسفی - سیاسی را چونان پرسش‌هایی حقوقی - قانونی طرح می‌کند؛ مانند این پرسش‌ها که «حدود قدرت کدام است؟» و «چگونه می‌توان استفاده و سوء استفاده از آن را محدود کرد؟» فوکو می‌گوید اندیشه سیاسی مدرن با سخن‌گفتن از حقوق «حکمران» و وظایف «اتباع» این واقعیت را از نظر پنهان می‌کند که گفتارهای مربوط به حق و مشروعیت نه صرفاً راه‌هایی برای حفظ وجود افراد از وجود قدرت بلکه اعمال منضبط‌کننده‌ای‌اند که سوژه‌های انسانی را در روابط نوین قدرت می‌سازند. او می‌گوید:

به حضور ثابت حقیقت یا خود قدرت توجه نکنید، بلکه آن‌ها را همچون استراتژی‌ای تصور کنید که به موجب آن می‌توانید ببینید که تأثیرات سلطه‌آمیز آن استراتژی نه به بازیابی حقیقت بلکه به گرایش‌ها، حرکت‌ها، تاکتیک‌ها، ابزار، و کارکردهای قدرت نسبت داده می‌شوند؛ باید در آن استراتژی، شبکه‌ای از روابط قدرت را کشف کرد که دائماً در حال تنش و فعالیت‌اند (Dean, 1994: 290).

طبق نظر فوکو، قدرت مدرن برخلاف اشکال پیشین آن، جنبه محلی، تولیدکننده، متداوم، شبکه‌ای، و جامع دارد که این متأثر از فضای ظهور قدرت مدرن است. برخلاف تصور ما، رژیم قدرت/دانش مدرن از بالا بر افراد تحمیل نمی‌شود، بلکه تدریجاً از اواخر قرن هجدهم در اشکال محلی و خرد در قالب نهادهای انضباطی توسعه یافته است. گونه‌های مختلف خرده‌تکنیک‌های قدرت که از طریق مراقبت‌های پزشکی و کنترل و مراقبت در قالب نهادهایی نظیر بیمارستان، زندان، و مدرسه اعمال می‌شود شکل مدرن قدرت را از اشکال قدیمی متمایز می‌کند که تابع مراکز بزرگ و متمرکز قدرت بود (Gordon, 1980: 158).

غایت نهایی این قدرت تنظیم و کنترل رفتار افراد است و حکومت به تنظیم رفتار از طریق کاربرد کم و بیش عقلانی ابزار مناسب تکنولوژیک دلالت دارد. نهادهای انضباطی قدرت مدرن با مسائلی نظیر سازمان‌دهی، مدیریت، کنترل و نظارت جمعیت زیادی از افراد مواجه بودند. در مواجهه با این مسائل تکنیک‌ها و تاکتیک‌هایی در اروپای قرن هفدهم مطرح شد که حاوی عنصر محاسبه و شناخت هدف مورد نظر بود. یکی از این تاکتیک‌ها نظارت یا مراقبت مستمر بود که به‌منزله تکنیک دانش و قدرت از سوی اداره‌کنندگان جامعه در نهادها انعکاس می‌یافت و از طریق اعمال کنترل و نظارت مستمر بر افراد تابع عمل می‌کرد. این تکنیک‌های انضباطی قدرت، که از طریق نظارت و مشاهده اعمال می‌شد، قدرت را در پیوندی عمیق با دانش قرار می‌داد و با درونی‌کردن نظارت مستمر افراد را



پذیرای آن می‌کرد. این نحوه نظارت از طریق فرایندهای فردی‌سازی یا نظارت سراسربینانه، به سبک معماری و نوآوری‌های سازمانی، به صورت سلسله‌مراتبی اعمال می‌شد و افراد را در رده‌های خاصی نظیر زن/ مرد و سالم/ بیمار طبقه‌بندی می‌کرد تا آن چیزی محقق شود که فوکو «بدن‌های مفید و منقاد» می‌نامد. این شکل انضباطی قدرت بر یک یا چند نفر با اهداف ذیل اعمال می‌شد:

مهارت آن‌ها را برای کنترل خود شکل می‌دهد، توانایی آن‌ها را برای عمل هماهنگ افزون می‌کند، آن‌ها را در برابر دستور منعطف می‌کند، یا در مسیرهای دیگری خصوصیات آن‌ها را قالب‌ریزی می‌کند (ibid: 159).

فوکو، به منظور بیان توصیفی دقیق از این شکل قدرت، مفهوم «قدرت مشرف بر حیات» را مطرح می‌کند و بدین طریق موضوعات پیش روی قدرت و دانش را در ارتباط با فاعل شناسا، جمعیت، بهداشت، زندگی شهری، و جنسیت مطرح می‌کند. به‌زعم وی، گسترش انضباط در این دوره هم‌گام با ابداع فاعل شناسا به پیش می‌رود؛ این یعنی برداشتی از انسان دارای روح و ذهن، آگاهی، ندامت، و دیگر وجوه درونی که می‌تواند به دست عاملان دیگر شکل بگیرد. در نتیجه، هریک از ما مانند کسانی تصویر می‌شویم که یاد گرفته‌ایم نظارت، سخت‌گیری، و طبقه‌بندی را مسئله‌ای عادی بدانیم و، بر اساس خواست قدرت و همراه با پروژه‌های انضباطی، رفتار و شخصیت‌مان را قالب‌بندی کنیم (هیندس، ۱۳۸۰: ۱۳۰). نکته‌ی حائز اهمیت برای فوکو این است که نشان دهد سوژه مخلوق قدرت است، یعنی سوژه مخلوق سازوکارهای میکروفیزیک قدرت و فرایند بهنجارسازی است. در این شکل اعمال قدرت، الگوهای انضباطی به صورت‌های جزایی و کیفری آن تا روزگار ما به زندانی‌کردن جسم و مطیع‌کردن روح ادامه داده است؛ شکلی که در آن قدرت از درون و به صورتی مخفیانه بر فرد و پیکر اجتماعی اعمال می‌شود و موجب تثبیت زوایای قدرت بر بدن و انقیاد آن می‌شود. فوکو دستگاه کیفری جدید را حاوی مراکز بی‌شماری از مجاری اعمال قدرت در چهارچوب میکروفیزیک قدرت می‌داند که در آن سوژه، گفتمان‌های علمی-اجتماعی، و ترتیبات سیاسی با هم تلاقی پیدا می‌کنند و به شکل ظریف هم‌دیگر را می‌سازند و تقویت می‌کنند. بر این اساس، فرد واقعیتی است که پرورده فناوری‌های ویژه قدرت در قالب تکنیک‌های انضباطی است (همان: ۱۳۴-۱۳۵). البته فوکو به روابط جنسیت با قدرت، نه از منظر سرکوب بلکه از زاویه تقویت‌کنندگی و بازآفرینی، توجه می‌کند، که طی آن جنسیت و قدرت هم‌زیستی

دارند و در «ماریچ‌های جاودانی قدرت و لذت» به ذهنیت و سوژه انسانی شکل می‌دهند (اشرف نظری، ۱۳۹۰: ۳۵۳).

در مجموع، می‌توان گفت قدرت مشرف بر حیات حاوی مفروضات زیر است:

شکل قدیمی قدرت، که قدرت مبتنی بر حاکمیت را نهادینه می‌کرد، اکنون جای خود را به شکلی از قدرت می‌دهد که در راستای مدیریت بدن‌ها، محاسبه، و ارزیابی عمل می‌کند. در گذشته، اشکال متنوعی از انضباط در چهارچوب دانشگاه‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها، بیمارستان‌ها، و مانند آن بسط یافت و، در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی، مسائلی مانند نرخ ولادت، طول عمر، بهداشت، رفاه عمومی و مسکن مورد توجه قرار گرفت (بارنز، ۱۳۸۱: ۱۱۱).

## ۵. نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر به واکاوی مفهوم قدرت از منظر فوکو پرداخته شد. برای فهم بیشتر و بهتر اندیشه‌های وی به خاستگاه‌های فکری او پرداخته شد و یادآوری شد که فوکو به‌نوعی وام‌دار ساخت‌گرایی و پدیدارشناسی است و از روش تبارشناسانه استفاده می‌کند. در ادامه نیز به تحلیل روابط قدرت با آزادی، جنسیت، دانش، و مقاومت و قدرت، به‌مثابه مقوله‌ای ارتباطی، توجه شد.

فوکو، با پیوند قائل شدن میان قدرت و آزادی، روابط قدرت را متمایز از روابط خشونت‌آمیز می‌داند. او رابطه خشونت را متضمن اعمال زور بر بدن یا اشیا به صورت مستقیم می‌داند که در نهایت فرد را وادار به تسلیم می‌کند و خصالتی ویران‌کننده و منفعل‌کننده دارد. در حالی که وجود رابطه قدرت، به معنای نفی و انکار آزادی نیست، بلکه مبتنی بر نوعی استراتژی است که بر اساس آن دیگران بر حسب تکنیک‌های خاص قدرت هدایت می‌شوند و متضمن حوزه کاملی از پاسخ‌ها، واکنش‌ها، نتایج، و تدابیر ممکن است.

درباره رابطه قدرت و دانش بر این باور است که قدرت و دانش مستقیماً بر یکدیگر دلالت می‌کنند و هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد. به نظر فوکو، علوم انسانی و اجتماعی، به‌منزله جزئی از فرایند اعمال قدرت و اعمال سلطه بر انسان، چگونگی شکل‌گیری گفتمان‌های مختلف را در بستر روابط قدرت تبیین می‌کنند.

هدف فوکو از مطالعه و تحلیل دقیق‌تر قدرت بیان نوعی تحلیل تجربی‌تر از قدرت است که در آن به اشکال مقاومت در برابر انواع مختلف قدرت، به‌مثابه نقطه‌ی عزیمت، توجه می‌شود. او، به جای این‌که قدرت را از منظر عقلانیت درونی آن و نظارت عقل بر قدرت تحلیل کند، روابط قدرت را بر پایه‌ی مبارزات صورت‌گرفته در برابر آن ارزیابی می‌کند. از این‌رو، ایستادگی در برابر قدرت نقطه‌ی عزیمت اوست. فوکو این مبارزات را، که محدود به کشوری خاص نیست، دارای ماهیتی مبارزه‌طلبانه و اقتدارگیزانه است، و در مخالفت با آثار قدرت صورت می‌گیرد، سراسرجهانی می‌داند.

نظام قدرت در جامعه‌ی مدرن بسیار ریشه‌دار و عمیق‌تر از قدرت در جوامع سنتی است. چون مهم‌ترین ویژگی جامعه‌ی مدرن این است که نظام قدرت در این جامعه خود را به شکل علم و حتی رهایی نشان می‌دهد. هدف اصلی تحلیل‌های انتقادی فوکو این است که نقاب از چهره‌ی قدرت در جوامع بردارد و نشان دهد که در پشت ظاهری که قدرت از مفهوم خویش ساخته است بیش از هر چیز ایجاد سلطه‌ی پنهان به چشم می‌خورد.

در نزد فوکو هیچ‌کس نمی‌تواند از قدرت بگریزد و رد پای قدرت را نمی‌توان فقط در یک فرد، یک پادشاه، یک حکومت یا یک دیکتاتور جست‌وجو کرد. قدرت در همه‌ی سطوح و زوایای اجتماعی پخش و گسترده است. این بدان معنی است که قدرت سیال و محلی است و هر روز در همه‌جا خود را به ما تحمیل می‌کند و هرگز نمی‌توان قدرت را بی‌اثر و متلاشی کرد. این برداشت از قدرت، از یک سو، فلسفه‌ی تاریخ را زیر سؤال می‌برد و، از سوی دیگر، تحلیل فوکو درباره‌ی ذات قدرت از راه تفسیر تاریخی را یک‌سره بدیع و تازه می‌سازد.

در تحلیل فوکو قدرت به معنای عملی است که موجب تغییر و یا جهت‌دهی به رفتار دیگران می‌شود. قدرت ساختار کلی اعمالی است که در اعمال ممکن دیگر تأثیر می‌گذارد، قدرت برمی‌انگیزاند، امری را تسهیل یا دشوار می‌کند، محدودیت ایجاد می‌کند یا مطلقاً منع و نهی می‌کند؛ با این حال، قدرت همواره شیوه‌ی انجام‌دادن عمل بر روی فاعل عمل است، زیرا فاعل عمل عمل می‌کند و یا قادر به انجام‌دادن عمل است.

در پایان باید گفت که از دیدگاه فوکو غایت نهایی قدرت تنظیم رفتار افراد و کنترل آن‌هاست و حکومت در این معنا به تنظیم رفتار از طریق کاربرد بیش یا کم عقلانی ابزار مناسب تکنولوژیک دلالت دارد. بر این اساس، نهادهای انضباطی قدرت مدرن با مسائلی نظیر سازمان‌دهی، مدیریت، کنترل، و نظارت جمعیت زیادی از افراد مواجه بودند.

## منابع

- استونز، راب (۱۳۸۸). *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران: مرکز.
- اشرف نظری، علی (۱۳۸۶). «نگرش مدرن به مفهوم قدرت»، پژوهش‌نامه حقوق و علوم سیاسی، س ۲، ش ۴.
- اشرف نظری، علی (۱۳۹۰). «تصور فوکویی و پسا فوکویی از قدرت»، سیاست، دوره چهل و یکم، ش ۳.
- بارنز، اریک (۱۳۸۱). *میشل فوکو*، ترجمه بابک احمدی، تهران: ماهی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹). *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم*، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان.
- بهیان، شاپور (۱۳۸۹). «روش‌شناسی میشل فوکو»، علوم اجتماعی، س ۴، ش ۸.
- پایا، علی (۱۳۸۲). «جایگاه مفهوم صدق در آرای فوکو»، فرهنگ، ش ۲۲.
- دریفوس، هیوبرت، و پل رابینو (۱۳۷۸). *میشل فوکو: فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۱). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- شیرازی، محمد (۱۳۸۸). «دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو به عنوان روشی در مقابل روش‌های تاریخی»، پژوهش‌نامه علوم اجتماعی، س ۳، ش ۴.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۹). *میشل فوکو، دانش و قدرت*، تهران: هرمس.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۰). *گفتمان و جامعه*، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸). *مراقبت و تنبیه، تولد زنان*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۵). *تاریخ جنون*، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸). *نیچه، تبارشناسی و تاریخ*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فولادوند، عزت‌الله (۱۳۷۲). «میشل فوکو، رازی‌بنی و راست‌گویی»، نگاه نو، ش ۱۷.
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۲). *فوکو و دیرینه‌شناسی دانش*، تهران: دانشگاه تهران.
- کلگ، استوارت آر (۱۳۸۰). *چهارچوب‌های قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لوکس، استیون (۱۳۷۰). *قدرت، فرانسایی یا شر شیطانی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- هیندس، باری (۱۳۸۰). *گفتارهای قدرت (از هابز تا فوکو)*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: شیرازه.

Bernstein, Richard J. (1991). *The New Constellation, The Ethical-Political Horizons of Modernity-Postmodernity*, Cambridge: The M.I.T. Press.

Dean, Mitchell (1994). 'Foucault Obsession with West Modernity', Barry Smart (ed.), in: *Michel Foucault*, Vol. 2, London: Routledge.

Foucault, Michel (1978). *The History of Sexuality*, Vol. 1, New York: Pantheon Books.

Fraser, Nancy (1994). 'Foucault on Modern Power', in *Michel Foucault*, Barry Smart (ed.), Vol. 2, London: Routledge.

هیرش قادرزاده و دیگران ۱۲۷

Gordon, Colin (1980). *Power/ Knowledge, Selected Interview and other Writings, 1972-1979*, New York: Pantheon Books.

Said, Edward (1994). 'Michel Foucault', Barry Smart (ed.), in: *Michel Foucault*, Vol. 2, London: Routledge.

Sheridan, Alan (1980). *Michel Foucault, The Will to Truth*, London: Tavistock.

Smart, Barry (1994). 'Rationality, Power, and Subjectivity', in *Michel Foucault*, Vol. 4, London: Routledge.

